هو العلیم

الحجة الغراء علی مظلومیة الزهراء

حضرت علامه آیة اللَه سید محمد حسین حسینی طهرانی

رساله مودّت

بسم اللَه الرحمن الرحیم

مقاله پیش رو، گزیده ایست از فرمایشات حضرت علامه آیت اللَه سید محمد حسین حسینی طهرانی در کتاب رساله مودت که در آن به تبیین وقایع بعد از رحلت پیامبر اکرم و مظلومیت حضرت فاطمه زهرا سلام اللَه علیها پرداخته اند.

## گریستن رسول خدا بر مصائب اهل البیت علیهم السلام

از أمیرالمؤمنین علیه السّلام روایت است که فرمود: بینَا أَنَا وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ عِنْدَ رَسُولِ اللَه صَلَّى اللَه عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ إذِ الْتَفَتَ إلَىَّ فَبَکى. فَقُلْتُ: مَا یبْکیک یا رَسُولَ اللَه؟ قَالَ: أَبْکى مِنْ ضَرْبَتِک عَلَى الْقَرْنِ و لَطْمِ فَاطِمَةَ خَدِّهَا وَ طَعْنِ الحَسَنِ فِى فَخِذِهِ وَ السَّمِّ الَّذِى یسْقَاهُ وَ قَتْلِ الْحُسَین.[[1]](#footnote-1)

«در وقتى که من و فاطمه و حسن و حسین نزد رسول خدا بودیم حضرت نگاهى به من کرد و گریست. عرض کردم: یا رسول اللَه! موجب گریه شما چیست؟ فرمود: از ضربتى که بر فرق سر تو وارد مى‌شود، و از سیلى‌اى که به چهره فاطمه مى‌خورد، و از زخم و جراحتى که بر ران حسن وارد میشود و از سمّى که او مى‌آشامد، و از کشته شدن حسین.»

## جریان آتش زدن درب خانه فاطمه زهرا سلام اللَه علیها

در این روایت از کیفیت سیلى خوردن فاطمه چیزى بیان نشده کما آنکه از کیفیت ضربت خوردن أمیرالمؤمنین یا شکافته شدن ران حضرت مجتبى و سمّ نوشیدن آن حضرت و کشته شدن حضرت سید الشّهدا چیزى بیان نشده است.

ولى در روایتى که از «دلآئل الإمامة» نقل شده است چنین وارد است که: چون فرستاده أبوبکر از نزد أمیرالمؤمنین علیه السّلام برگشت و گفت که: على از آمدن و بیعت نمودن امتناع مى‌ورزد، عمر اصرار نمود که أبوبکر، قُنفُذ ـ که غلام أبوبکر بوده و از أولاد بنى کعب بن عدىّ و از طُلقاى مکه بود ـ را براى احضار أمیرالمؤمنین بفرستد. أبوبکر قُنفذ را با جماعتى به خانه فاطمه براى احضار أمیرالمؤمنین فرستاد.

چون اجازه دخول به منزل را به آنها ندادند، آن جماعت بازگشتند و فقط قُنفذ درب خانه ایستاد و مراجعت ننمود. چون عمر از آن جماعت شنید که أمیرالمؤمنین علیه السّلام اذن دخول نداده‌اند خشمناک شد و با جماعتى به خانه فاطمه با کمال شدّت روى آورد، و دستور داد مقدارى هیزم درِ خانه انباشتند، و سپس خودش به صداى بلند فریاد برآورد بطوری که أمیرالمؤمنین و فاطمه بشنوند: اى على! براى بیعت خارج شو و گرنه خانه را به رویت آتش مى‌زنم!

فاطمه فریاد برآورد: اى عمر! تو را با ما چکار؟! عمر گفت: نمى‌رویم تا آنکه خانه را به روى ما باز کنید. و چون دید کسى درِ خانه را باز نکرد، در خانه را آتش زد. فاطمه زهرا در پشت درِ مشتعل، او را از ورود به خانه منع میکرد. عمر با لگد محکم به در کوفت بطوریکه در باز شد و فاطمه به دیوار چسبید. عمر از روى مقنعه سیلى بر صورت فاطمه زد بطوریکه گوشواره از گوش حضرت به زمین افتاد، و با تازیانه بر دست آن حضرت زد. فاطمه فریاد کرد: وَا أَبَتَاه! و با صداى بلند گریه کرد.

عمر میگوید: چون ناله فاطمه را شنیدم نزدیک بود که قلب من نرم گردد و دست بردارم؛ لیکن چون کید محمّد و سیراب شدن على از خون بزرگان عرب از خاطرم گذشت، فاطمه را مجدّداً به دیوار فشار دادم. فاطمه ناله کرد: وَا أَبَتَاهْ! هَکذَا یفْعَلُ بِحَبِیبَتِک؟ وَ اسْتَغَاثَتْ بِفِضَّةَ خَادِمَتِها وَ قَالَتْ: لَقَدْ قُتِلَ مَا فِى بَطْنِى مِنَ الْحَمْلِ[[2]](#footnote-2) «اى پدرجان! آیا اینطور با حبیبه تو رفتار مى‌کنند؟ و فضّه خادمه خود را صدا کرد و گفت: هر آینه جنینى که در شکم داشتم کشته شد.»

و آنچه از «کتاب سُلَیم بن قیس هلالى» ظاهر است آنست که خودِ قنفذ نیز تازیانه بر دست آن حضرت زده است.

نظّام[[3]](#footnote-3) میگوید: إنّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطنَ فاطمةَ علیها السّلامُ یومَ البَیعة حتّى ألقَتِ المُحسنَ مِن بَطنِها. و کان یصیحُ: أَحرِقُوها بمَن فِیها. و ما کانَ فى الدّارِ غیرُ علىٍّ و فاطمةَ وَ الحَسنِ و الحُسینِ.[[4]](#footnote-4)

«در روزى که مى‌خواستند أمیرالمؤمنین را براى بیعت به مسجد ببرند، عمر به شکم فاطمه زد، بطورى که جنین فاطمه: محسن سقط شد. و عمر فریاد میزد: این خانه را با هر کس که در آن هست آتش بزنید! در حالى که در خانه غیر از علىّ و فاطمه و حسن و حسین کس دیگرى نبود.»

ابن قُتَیبه دِینَوَرى متوفّى ٢٧٦ هجرى میگوید: فَدَعا بالحَطَب و قال: و الّذى نفسُ عمر بِیده لَتَخرُجُنَّ أو لأحْرُقَنَّها على مَن فیها. فقیل: یا أبا حَفص! إنّ فیها فاطمةَ! فقال: و إنْ! فخَرَجوا فبایعوا إلاّ علیا فإنّه زعَمَ أنّه قال: حَلَفْتُ أنْ لاَ أخْرُجَ وَ لاَ أضَعَ ثَوْبِى عَلَى عَاتِقِى حتَّى أجْمَعَ الْقُرْءَانَ.

فوَقَفتْ فاطمةُ رضى اللَه عنها على بابِها، فقالتْ: لاَ عَهْدَ لِى بِقَوْمٍ حَضَرُوا أَسْوَأَ مَحْضَرٍ مِنْکمْ؛ تَرَکتُمْ رَسُولَ اللَه صَلَّى اللَه عَلَیهِ [ وَءالِه [وَ سَلَّمَ جِنَازَةً بَینَ أَیدِینَا وَ قَطَعْتُمْ أَمْرَکمْ بَینَکمْ، لَمْ تَسْتَأْمِرُونَا وَ لَمْ تَرُدُّوا لنَا حَقًّا.[[5]](#footnote-5)

«در این هنگام عمر هیزم طلبید و گفت: سوگند به آن کسیکه نفس عمر در دست اوست، یا خارج شوید براى بیعت یا آنکه خانه را با هر کس در اوست آتش مى‌زنم! به عمر گفتند: اى عمر! آخر در این خانه فاطمه است! گفت: اگر چه فاطمه هم باشد! و سپس همه را از منزل خارج کردند و از همه بیعت گرفتند، مگر از على که نتوانستند از او بیعت بگیرند، چرا که او گفت: قسم خورده‌ام که از منزل بیرون نروم و لباس بر دوش نیفکنم تا آنکه قرآن را جمع کنم.

در این حال فاطمه درب منزل ایستاد و گفت: من أبداً با مردمى برخورد نکرده‌ام که مانند شما اینطور حضورشان زشت و قبیح باشد؛ شما جنازه رسول خدا را روى دست ما گذاشتید، و رفتید و خودتان براى خود از پیش خود خلیفه تعیین کردید، و ما را به ولایت أمر خود نپذیرفتید و حقّ ما را به ما ردّ ننمودید.»

جریان کشاندن أمیرالمؤمنین علیه السّلام به مسجد براى بیعت با خلیفه، و حالات و کلمات حضرت زهرا سلام اللَه علیها

ابن قُتَیبه دِینَوَرى متوفّى ٢٧٦ هجرى میگوید: چون على از آمدن براى بیعت خوددارى کرد، قام عمرُ، فمَشَى معهُ جماعةٌ حتّى أتَوا بابَ فاطمة، فَدَقُّوا البابَ، فلمّا سَمِعتْ أصواتَهم نادَت بأعلَى صوتِها: یا أبَتِ! یا رَسُولَ اللَه، مَاذَا لَقِینَا بَعْدَک مِنِ ابْنِ الْخَطَّابِ و ابْنِ أَبِى قُحَافَةَ.[[6]](#footnote-6)

«در این هنگام عمر برخاست و با او جماعتى حرکت کردند تا به خانه فاطمه رسیدند. در را کوفتند، چون حضرت فاطمه صداى آنان را از پشت در شنید، با صدائى هر چه بلندتر فریاد زد: اى پدر من! اى رسول خدا! چه بسیار مصائب و آزارهائى که بعد از تو از عمر بن الخطّاب و أبوبکر به ما رسید.»

و نیز میگوید: پس از آنکه از على در مسجد نتوانستند بیعت بگیرند، فَلَحِقَ علىٌّ بِقَبْر رسولِ اللَه صلّى اللَه علَیه [ و ءالِه ] و سلّم یصیحُ و یبکى و ینادى: ﴿يابْنَ اُمِّ إنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِى وَ كادُوا يقْتُلُونَنَى﴾.[[7]](#footnote-7)

«على خود را به قبر رسول خدا رسانیده و خود را برروى قبر انداخت و فریاد مى‌زد و گریه مى‌کرد و با صداى بلند مى‌گفت: اى رسول خدا! اى فرزند مادرم! امّت تو مرا حقیر و ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند.»

و نیز میگوید: أبوبکر، عمر را براى آوردن على و أفراد دیگرى که از بیعت امتناع نموده بودند، فرستاد. آنها همه در خانه على جمع بودند و از بیرون آمدن و بیعت نمودن إبا کردند.

امتناع امیرالمؤمنین از بیعت و دفاع فاطمه زهرا از ایشان به نقل ابن ابى‌الحدید

ابن أبى الحدید میگوید: ثُمّ دخلَ عمر فقال لِعلىٍّ: قُم فبایعْ! فَتَلکأَ و احْتبسَ فأخذ بیده فقال: قُمْ! فأبَى أن یقومَ، فحملَه و دفعَه کما دفعَ الزُّبیرَ حتّى أمسَکهما خالدٌ و ساقَهما عمر و مَن مَعه سوقًا عنیفًا، و اجتمعَ النّاسُ ینظُرون و امتَلأتْ شَوارِعُ المدینة بالرِّجال. و رأتْ فاطمةُ ما صنع عمرُ، فصَرختْ وَ وَلوَلتْ وَ اجتَمع معها نسآءٌ کثیرٌ مِن الهاشمیات و غیرِهنّ، فخرجتْ إلى باب حُجرتها و نادتْ: یا أَبَابَکرٍ! ما أَسْرَعَ ما أَغَرْتُمْ عَلَى أَهْلِ بَیتِ رَسُولِ اللَه! وَ اللَه لاَ أُکلِّمُ عُمَرَ حَتَّى أَلْقَى اللَه! [[8]](#footnote-8)

مى‌گوید: «سپس عمر داخل خانه على شد و گفت: اى على برخیز و بیعت کن! على خوددارى کرد و امتناع ورزید. عمر دست او را گرفته کشید و گفت: برخیز! على از برخاستن إبا کرد. عمر او را به شدّت از جاى خود بلند کرده و با شتاب به بیرون رد کرد، همچنانکه زبیر را قبلاً با شتاب از جاى خود بلند نموده و به بیرون رد کرده بود. خالد بن ولید، على و زبیر را نگاهداشته و عمر و أفراد دیگرى که با آنها بودند على و زبیر را به شدّت با کمال قهر و سختى به طرف مسجد سوق مى‌دادند، و مردم همه جمع شده تماشا مى‌کردند و کوچه‌هاى مدینه از مردم پُر شده بود.

چون فاطمه کردار عمر را نگریست، فریاد زد و وِلوله کرد و جماعت بسیارى از زنان هاشمیه و غیر هاشمیه با فاطمه اجتماع نمودند. فاطمه خارج شد و درِ حجره خود ایستاد و فریاد برآورد:

اى أبابکر! چقدر زود از روى نخوت و حمیت جاهلى بر اهل بیت رسول خدا حسد ورزیدید! سوگند به خدا که من با عمر تکلّم نخواهم کرد تا خداى خودم را ملاقات کنم!»

ابن قتیبه دینورى میگوید: وَ خرَجَ علىٌّ کرَّم اللَه وَجهَه یحمِلُ فَاطمةَ‌ بنتَ رَسولِ اللَه صلَّى اللَه علیه [ و ءَالِهِ ] وَ سلّم علَى دآ بَّةٍ لَیلاً فى مَجالسِ الأنصارِ تَسألُهمُ النُّصرةَ، فکانوا یقولونَ: یا بِنتَ رسول اللَه! قد مضَتْ بَیعتُنا لِهذَا الرَّجُل، و لَو أنّ زوجَک و ابنَ عمِّک سَبَق إلینَا قبلَ أبى‌بکرٍ مَا عَدَلْنا بِهِ. فَیقولُ علىٌّ کرَّمَ اللَه وجهَه: أَفَکنْتُ أَدَعُ رَسُولَ اللَه صلّى اللَه عَلیهِ[ وَ ءَالِهِ] وَ سَلَّمَ فِى بَیتِهِ لَمْ أَدفِنْهُ وَ أَخْرُجُ أُنازِعُ النَّاسَ سُلْطَانَهُ؟ فَقالتْ فاطمةُ: مَا صَنَعَ أَبُوالْحَسَنِ إلّا مَا کان ینْبَغِى لَهُ، وَ لَقَدْ صَنَعُوا مَا اللَه حَسِیبُهُمْ وَ طَالِبُهُمْ. [[9]](#footnote-9)

«و على در شب، فاطمه دختر رسول خدا را سوار بر چارپا مى‌نمود و به مجالس أنصار مى‌برد و از آنها طلب یارى میکرد. و آنها مى‌گفتند: اى دختر رسول خدا! بیعت ما با أبوبکر کارى است که واقع شده است. اگر شوهر تو و پسر عموى تو علىّ بن أبى‌طالب قبل از بیعت ما با أبوبکر به ما رجوع میکرد حتماً ما با او بیعت مى‌نمودیم و از او عدول به بیعت شخص دیگرى نمى‌کردیم.

على کرّم اللَه وجهَه میفرمود: آیا من چنین فردى بوده باشم که جنازه رسول خدا را دفن نکرده در خانه‌اش بگذارم و براى گرفتن حکومت او بیرون آمده مشغول جدال و نزاع گردم؟ و سپس فاطمه مى‌فرمود: أبوالحسن آنچه عمل کرد همه سزاوار و شایسته بود، ولیکن آن دیگران که خلافت را ربودند، کردند آنچه کردند و خداوند خود حساب گیرنده و جزا دهنده آنها خواهد بود.»

اشاره به برخى از مصائب حضرت زهرا سلام اللَه علیها

و از طرف دیگر، جسارتها و اهانت هاى علنى و غصب فدک و سهمیه آن حضرت از خیبر و از حقوق ذوى القربى، و مخاصمات و مجادلاتى که آن بضعه رسول خدا با أبوبکر و عمر مى‌نمود، دیگر براى آن مطهّره با انضمام کسالتهاى جسمى و سقط جنین، نیرو و قوّه‌اى باقى نگذارده بود، بالأخص با فقدان پدرى مانند رسول خدا که سزاوار بود این امّت از او حمایت کنند و او را تنها نگذارند و به تعزیت و تسلیت او برخیزند.

ولى این امّت أجر رسالت را خوب در دست پیغمبر گذاردند و زهراى صدّیقه را تنها و با دل شکسته، در بستر بیمارى انداختند، بطوریکه به روایت ابن قتیبه بیش از هفتاد و پنج روز [[10]](#footnote-10) و به روایت ابن أبى الحدید بیش از هفتاد و دو روز [[11]](#footnote-11) در دنیا بعد از پدر زیست نکرد.

آن قدر حضرت را آزار دادند که اجازه ورود أبوبکر و عمر را نداد، و پس از آنکه أمیرالمؤمنین را واسطه نمودند و براى ملاقات و عیادت فاطمه آمدند و سلام کردند، آن حضرت روى خود را برگردانیده و جواب سلام نفرمود، با آنکه جواب سلام هر مسلمانى واجب است؛ و لذا معلوم مى‌شود که آن حضرت أبوبکر و عمر را مسلمان نمى‌شناخته است.

حضرت زهرا علیها السّلام پاسخ سلام شیخین را نداد

ابن قتیبه می گوید: پس از آنکه على را به مسجد بردند و على بیعت نکرد و دل شکسته به سر قبر پیغمبر رفت و گریه مى‌کرد و صیحه مى‌زد، فقال عُمر لأبى بکرٍ رضى اللَه عنهما: انْطلِقْ بنا إلى فاطمةَ فإنّا قد أغضَبناها. فانطَلَقا جَمیعًا فاستَاذَنا علَى فاطمةَ فلَم تَأذَن لَهُما، فَأَتَیا علیا فَکلَّماه فأدخلَهُما عَلیها، فلمّا قَعَدا عِندَها حوَّلَتْ وَجْهَها إلى الحَآئِطِ، فسَلَّما علیها، فلَم تَرُدَّ علَیهِما السّلامَ.[[12]](#footnote-12)

«عمر به أبوبکر گفت: بیا برویم براى ملاقات فاطمه، زیرا که ما فاطمه را به غضب آوردیم. هر دو آمدند و از فاطمه إذن دخول خواستند، فاطمه إذن نداد. آنها نزد على آمدند و با او در باره ملاقات فاطمه مذاکره کردند، أمیرالمؤمنین آن دو را به داخل خانه نزد فاطمه آورد. چون عمر و أبوبکر نزد فاطمه نشستند، فاطمه صورت خود را از آنها گردانیده، رو به دیوار نمود. آن دو نفر سلام کردند، فاطمه جواب سلام نگفت.»

سپس ابن قتیبه میگوید: پس از آنکه أبوبکر مشغول عذرخواهى شد که علّت آنکه من تو را از إرث محروم کردم آن بود که من از رسول خدا شنیدم که مى‌گفت: لاَنُورَثُ، مَا تَرَکنَا فَهُوَ صَدَقَة

 «ما إرث نمى‌گذاریم و آنچه از ما بجاى مى‌ماند صدقه است.»

مناشده حضرت زهرا سلام اللَه علیها با أبوبکر و عمر

فَقالتْ: أَرَأَیتُکمَا إنْ حَدَّثْتُکمَا حَدِیثًا عَنْ رَسُولِ اللَه صَلَّى اللَه عَلَیهِ [و ءَالِهِ ] وَ سَلَّمَ، تَعْرِفَانِهِ وَ تَفْعَلاَنِ بِهِ؟ قَالاَ: نَعَمْ. فَقَالَتْ: نَشَدْتُکمَا اللَه أَلَمْ تَسْمَعَا رَسُولَ اللَه یقُولُ: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَاىَ وَ سَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِى، فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِى فَقَدْ أَحَبَّنِى، و مَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِى، وَ مَنْ أَسْخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسْخَطَنِى؟ قَالاَ: نَعَمْ، سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَه صَلَّى اللَه عَلَیهِ [ وَ ءَالِهِ ] وَ سَلَّم قَالَتْ: فَإنِّى أُشْهِدُ اللَه وَ مَلَـآئِکتَهُ أَنَّکمَا أَسْخَطْتُمَانِى وَ مَا أَرْضَیتُمَانِى، وَ لَئِنْ لَقِیتُ النَّبِىَّ لاَءَشْکوَنَّکمَا إلَیهِ... وَ اللَه لاَءَدْعُوَنَّ اللَه عَلَیک فِى کلِّ صَلَوةٍ أُصَلِّیهَا.

«حضرت فاطمه به أبوبکر و عمر فرمود: اگر من از رسول خدا براى شما حدیثى نقل کنم، شما اعتراف مى‌کنید و به مضمون آن تسلیم هستید؟ گفتند: بله. حضرت فاطمه فرمود: شما را به خدا سوگند میدهم که آیا شما از رسول خدا نشنیدید که میفرمود: رضاى فاطمه از رضاى من است و خشم فاطمه از خشم من است، کسى که دختر مرا دوست داشته باشد مرا دوست داشته است، و کسى که فاطمه دختر مرا راضى کند مرا راضى کرده است، و کسى که او را به غضب در آورد مرا به غضب در آورده است؟ گفتند: بله، ما از رسول خدا صلّى اللَه علیه و آله و سلّم شنیدیم که این مطلب را میفرمود.

فاطمه فرمود: من خدا را و فرشتگان خدا را گواه مى‌گیرم که شما دو نفر مرا به غضب درآوردید و مرا راضى نکردید. و اگر من پدرم رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما دو نفر را به سوى او خواهم برد... قسم به خدا که من عقب هر نماز که بجا مى‌آورم بر تو اى ابوبکر نفرین خواهم نمود.»

دفن حضرت فاطمه علیها السّلام در شب و عدم إخبار به مردم براى نماز و دفن ایشان

و سابقاً از «اُسد الغابة» نقل کردیم که حضرت فاطمه وصیت فرمود که کسى بر آن حضرت وارد نشود، و لذا عائشه چون اجازه ملاقات خواست و حتّى به پدر خود خلیفه وقت متوسّل شد، أسماء بنت عمیس او را راه نداد و گفت: فاطمه وصیت نموده، و لذا علىّ و أسماء او را غسل دادند.[[13]](#footnote-13)

و نیز از «صحیح بخارى» نقل کردیم که فاطمه را علىّ در شب دفن نمود و خود بر او نماز گزارد و أبوبکر را خبر نکرد. [[14]](#footnote-14)

و علىّ بن برهان الدّین حلبىّ شافعى میگوید: و قال الواقدىُّ: و ثَبتَ عِندنا أنّ علیا کرّم اللَه وجهَه دَفنَها رَضِى اللَه عنها لیلاً و صلّى علَیها و معَه العبّاسُ و الفَضلُ رضِى اللَه عنهم، و لَم یعلِموا بِها أحدًا. [[15]](#footnote-15)

«واقدى گوید: در نزد ما به ثبوت رسیده است که على کرّم اللَه وجهه فاطمه رضى اللَه عنها را شب دفن نمود و خود بر او نماز گذارد و با او عبّاس و فضل بن عبّاس رضى اللَه عنهم، بودند و هیچکس را براى نماز و دفن فاطمه خبر نکردند.»

## علّت معاف شدن قنفذ از پرداخت جریمه در زمان خلافت عمر

سُلیم میگوید: چون مختار بن أبى الصّعق أبیاتى را از شعر به عمر نوشت و در آن خیانتهاى عمّال و حکام او را در بیت المال گوشزد نمود، عمر به عنوان تنبیه و غرامت نصف حقوق عمّال خود را در آن سال قطع کرد، ولیکن از قنفذ عَدَوىّ چیزى کم ننمود و همان بیست هزار درهمى که سهم او بود به او داد.

از قنفذ هیچ کم ننمود، نه ده هزار درهم و نه نصف نصف آن که پنجهزار درهم باشد، در صورتى که از أبوهریره که عامل او در بحرین بود و حقوق او بیست و چهار هزار درهم بود مبلغ دوازده هزار درهم کم کرد.

سلیم میگوید: من أمیرالمؤمنین علىّ بن أبى‌طالب علیه السّلام را ملاقات کردم و از علّت این امر سؤال کردم. حضرت فرمود: آیا مى‌دانى چرا عمر سهمیه قنفذ را کاملاً پرداخت کرد و از او چیزى کم نکرد؟ عرض کردم: نه، نمى‌دانم. حضرت فرمود: به علّت آنکه چون خواستند به خانه فاطمه بریزند و مرا به مسجد ببرند، چون فاطمه جلو آمد و از ورود عمر و آن جماعت جلوگیرى کرد، قنفذ همان کسى بود که فاطمه را با تازیانه زد و اثر آن تازیانه تا وقتى که فاطمه رحلت نمود مانند دُمْلُج (بازوبند) در روى بازوى او باقیمانده بود.[[16]](#footnote-16)

أبان از سلیم نیز روایت میکند که او میگوید: من در مسجد رسول خدا با جماعتى که حلقه وار نشسته بودند برخورد کردم، در این جماعت همه هاشمى بودند غیر از سلمان و أبوذر و مقداد و محمّد بن أبى‌بکر و عمر بن أبى‌سَلمه و قیس بن سعد بن عباده. در این حال عبّاس بن عبدالمطّـلب از أمیرالمؤمنین علیه السّلام سؤال کرد که: نظریه شما راجع به جریمه ننمودن قنفذ چیست؟ عمر همه عمّال خود را جریمه نموده ولى قنفذ را از جریمه کردن عفو نموده است!؟

حضرت نگاهى به اطراف خود کردند سپس اشک در چشمان آن حضرت حلقه زد و فرمودند: آن به شکرانه ضربتى بوده که قنفذ با تازیانه به فاطمه زد. فاطمه از دنیا رفت، و روى بازوى او از اثر آن تازیانه مانند بازوبند متورّم بود.[[17]](#footnote-17)

شاید براى بعضى باور کردن تازیانه یا سیلى زدن عمر به دختر رسول خدا مشکل باشد، ولى از مطالعه در حالات و کیفیات زندگى او به دست مى‌آید که بسیار مرد غلیظ القلب و سنگین دلى بوده و در حالت خشم هیچ چیز غضب او را فرو نمى‌نشانیده است، مگر آنکه انتقام خود را از طرف بگیرد.

## تازیانه زدن عمر زنان را در جریان مرگ زینب دختر رسول خدا صلّى اللَه علیه و آله

عمر در زمان رسول خدا در مقابل دیدگان رسول خدا هنگام تشییع جنازه دختر رسول خدا بر سر زنان بنى هاشم که سوگوارى میکردند تازیانه زد. رسول خدا او را از این عمل منع کردند و گفتند: آرام بگیر! گریه کردن بر مرده ناشى از رحمت است و منافات با رضا ندارد.

مرحوم امینى قدّس سرّه از «مُسند» احمد حنبل و «مستدرک» حاکم با إسناد صحیح و«تلخیص المستدرک» و «مسند» ابوداود طیالسى و «استیعاب»، نقل میکند از ابن عباس که قال:

لمَّا ماتَتْ زَینبُ  بنتُ رسولِ اللَه صَلّى اللَه علیه [ وءالِه ] وَ سلّم قَالَ رَسولُ اللَه صَلّى اللَه علَیه [ وءَاله ] وَ سلّم: أَلْحِقُوها بِسَلَفِنَا الْخَیرِ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ. فَبَکتِ النّسآءُ فجَعَل عُمرُ یضْرِبُهنّ بِسَوطِهِ. فأخَذَ رَسولُ اللَه صَلّى اللَه علَیه [ وءَاله ] وَ سلّم یدَهُ وَ قَال: مَهْلاً یا عُمَرُ! دَعْهُنَّ یبْکینَ. وَ إیاکنَّ وَ نَعِیقَ الشَّیطَانِ. ـ إلى أن قَالَ: وَ قَعَدَ رَسولُ اللَه عَلَى شَفیرِ القَبر و فاطمةُ إلى جَنبه تَبکى فَجَعَلَ النّبىُّ صَلّى اللَه علَیه [ وءَاله ] و سلّم یمسَحُ عَینَ فاطمةَ بِثَوبِهِ رَحمةً لها.[[18]](#footnote-18)

ابن عبّاس میگوید: «چون زینب دختر رسول خدا از دنیا رفت، حضرت فرمودند: جنازه او را به بقیع ببرید و در نزد قبر سلف صالح ما عثمان بن مظعون دفن بنمائید. زنها همه گریه میکردند، پس عمر با تازیانه خود شروع به زدن آنها کرد. رسول خدا دست او را گرفته و گفتند: اى عمر! آرام بگیر، بگذار گریه کنند.

و آنچه مضرّ است بر شما زنها همانا صیحه زدن و فریاد کشیدن و زبان را به شکایت و گلایه از خدا گشودن مى‌باشد. (ولى گریه کردن عیب ندارد.)

تا آنکه میگوید: چون زینب را در بقیع دفن کردند رسول خدا بر لب قبر نشست و فاطمه نیز در کنار پدر گریه میکرد و رسول خدا اشکهاى فاطمه را با لباس خود از روى مهربانى و شفقت پاک میکردند.»

## سنگدلى خلیفه در مرگ رقیه دختر رسول خدا صلى ‌اللَه ‌علیه‌ و آله ‌و سلم و جلوگیرى حضرت از رفتار او

و از بیهقى در «السّنن الکبرى» از ابن عبّاس روایت است که: أنّه قالَ: بَکتِ النِّسآءُ عَلَى رُقَیةَ بِنتِ رسولِ اللَه رَضِىَ اللَه عَنهَا فَجَعَل عُمرُ رَضِىَ اللَه عَنه ینْهَاهُنَّ، فَقَالَ رَسولُ اللَه صَلّى اللَه علَیه [ وَ ءَالِه ] وسلّم: مَهْ! یا عُمَرُ!

قالَ: ثُمّ قالَ: إیاکنَّ وَ نَعِیقَ الشَّیطَانِ فَإنَّه مَهْمَا یکنْ مِنَ الْعَینِ وَ الْقَلْبِ فَمِنَ الرَّحْمَةِ، وَ مَا یکونُ مِنَ اللِسَانِ وَ الْیدِ فَمِنَ الشَّیطَانِ.

قالَ: وَ جَعَلَت فاطمةُ رضِىَ اللَه عَنها تَبکى عَلى شَفِیر قَبرِ رُقیةَ فجَعَلَ رَسولُ اللَه صَلّى اللَه علَیه [ و ءَالِه ] وَ سلّم یمْسَحُ الدُّمُوعَ عَلَى وَجْهِها بِالْید، أو قالَ: بِالثَّوب.[[19]](#footnote-19)

«ابن عبّاس میگوید: چون رقیه[[20]](#footnote-20) دختر رسول خدا از دنیا رفت زنان بر او گریه کردند، پس عمر مشغول شد به منع کردن زنان از گریه و سوگوارى. حضرت رسول اللَه فرمودند: دست بردار اى عمر!

سپس فرمودند: شما زنها از صیحه و فریاد بیجا و سخنان ناروا خوددارى کنید. آن سوزش که در دل پیدا میشود و آن اشکى که از چشم میریزد همه رحمت است، و آن گفتار بیجا و سخن ناروائى که بر زبان جارى میشود و آن سیلى که دست بر صورت و بر بدن میزند از شیطان است.

ابن عبّاس میگوید: فاطمه بر کنار قبر خواهر خود رقیه میگریست و حضرت رسول خدا اشکهاى او را با دست خود (یا با لباس خود) از روى او پاک میکرد.»

## نهى خلیفه از گریه کردن بر سر جنازه

و نسائى و ابن ماجه از أبوهریره روایت میکند که: أنّه قال: مَاتَ میتٌ فى ءَالِ رسولِ اللَه صَلّى اللَه علَیه [ وَ ءَالِه ] وسلّم فَاجتَمَعَ النِّسَآءُ یبکینَ علَیه، فقَامَ عُمرُ ینْهَاهُنَّ وَ یطْرُدُهُنّ. فقالَ رسولُ اللَه صلّى اللَه علیه [ وءَالِه ] وَ سلّم: دَعْهُنَّ یا عُمَرُ! فَإنَّ الْعَینَ دامِعَةٌ وَ الْقَلْبَ مُصَابٌ وَ الْعَهْدَ قَرِیب.[[21]](#footnote-21)

«أبو هریره میگوید: شخصى از آل رسول خدا از دنیا رفت، زنها بر جنازه او جمع شدند و گریه میکردند، عمر برخاست و آنها را از گریه کردن نهى میکرد و آنها را از جنازه دور مى‌نمود. حضرت رسول اللَه فرمودند: اى عمر! بگذار زنها را به حال خود تا گریه کنند. اشک از دیدگان بدون اختیار میریزد و بر دل مصیبت وارد شده است و این زنها تازه با این جان سپرده بوده و از زمان انس و گفتگوى آنها با او دیرى نپائیده است.»

عمر که در مقابل رسول خداى صاحب شریعت و نبىّ مرسل إلهى، بدون کسب تکلیف و سؤال و بدون پرسش مسأله، اینطور تجرّى نموده و تازیانه بر سرِ زنان بنى‌هاشم و أقوام و أرحام رسول خدا که عزیز خود را از دست داده‌اند و بر جنازه‌اش حاضر شده‌اند میزند، تا به حدّى که رسول خدا او را منع نموده و امر به آرامش و منع از این عمل نمودند، او که از رسول خدا شرم نکرده و دست خود را در چنین موقع خطیرى براى زدن زنان داغدیده بدون جرم دراز میکند، و گریه را که طبق کلام رسول خدا علامت رحمت است دلیل بر شکایت گرفته با نهایت سنگدلى بستگان و أرحام دختران رسول خدا را میزند و زنان را مورد آزار قرار میدهد؛ چه مانعِ او میشود که بعد از رسول خدا براى رسیدن به مقصود خود و سرکوبى متخلّفین از بیعت و براى تسلیم نمودن أمیرالمؤمنین علیه السّلام که طبق تواریخ و أخبار از مدّتها کینه آن حضرت را در دل مى‌پروریده است، درِ خانه را آتش زند و شعله از در بالا گیرد و فاطمه سلام اللَه علیها بضعه رسول خدا را لطمه زند و با تازیانه بر دستهاى او بنوازد و او را در میان در و دیوار عالماً و عامداً بفشرد تا آنکه جنین خود را سقط کند.

فضیحت کار به درجه‌اى بود که براى هیچکس مخفى نشد، و آلام و مصائب حضرت صدّیقه و مظلومیت او و جنایات أبوبکر و عمر را همه فهمیدند و هر چه دیگر خواستند پنهان کنند نشد و کار از کار گذشته بود.

## پشیمانى ابوبکر در هنگام مرگ از تعرّض به خانه فاطمه زهرا علیها السّلام

أبوبکر در وقت مردن مى‌گفت که: اى کاش سه کارى که انجام دادم آنها را انجام نداده بودم؛ فأمّا الثَّلاثُ الّتى فَعَلتُها و وَدِدتُ أنّى تَرَکتُها فَوَدِدْتُ أنّى لم أکن فَتَّشْتُ بیتَ فاطمةَ، و ذَکرَ فِى ذلِک کلامًا کثیرًا.[[22]](#footnote-22) و بعبارت دیگر: فَوَدِدْتُ أنّى لَمْ أَکشِفْ بیتَ فاطِمةَ عَنْ شَىْ‌ءٍ وَ إن کانُوا قَدْ غَلَقوهُ عَلى الحَرْبِ.[[23]](#footnote-23) و بعبارت دیگر: و إن اُغْلِقَ عَلَى الْحَرْبِ.[[24]](#footnote-24)

«امّا آن سه کار که انجام دادم و اى کاش انجام نداده بودم، یکى آنکه‌اى کاش من درِ خانه فاطمه را نمى‌گشودم، و به خانه فاطمه براى تجسّس نمى‌رفتم گرچه علیه من جنگ بر پا میکردند.»

ستمها و آزارهائى که به آن مظلومه مقهوره نمودند، اوّلین حاصل و نتیجه حکومت آنها بوده و بهترین معرّف از طرز عمل و رفتار بعدى آنهاست.

## أشعار حضرت زهرا سلام اللَه علیها در رثاء پیامبر أکرم صلّى اللَه علیه و آله و سلّم

ابن شهر آشوب از آن بضعه رسول خدا این أشعار را روایت کرده است:

حضرت فاطمه زهرا سلام اللَه علیها بعد از رحلت پدر و مصائبى که از ناحیه دشمنان به آن حضرت میرسید، بر سر قبر رسول خدا رفته و صورت بر خاک میگذارد و بدین أشعار با پدر خود مناجات میکرد:

قُل للمُغیبِ تَحتَ أطباقِ الثّرى \*\*\* انْ کنتَ تَسمَعُ صَرخَتی وَ نِدائیا

صُبّتْ عَلی مَصائِبٌ لَـوْ أنَّـها \*\*\* صُبّتْ عَلى الایامِ صِـرنَ لَیالِـیـا

قدْ کنْتُ ذاتَ حِمى بِظلِّ مُحمّد \*\*\* لاأخْشَى مِن ضَیمَ و کان حماً لِیا

فالیومْ أخشعُ لِلذّلِیلِ وَ أتَّقی \*\*\* ضَیمی وَ أدْفَــعُ ظالِمی برِدائِــیــا

فاذا بَکـتْ قُمْریة فی لَیلِها \*\*\* شَجَناً عَلى غُصْن بَکیتُ صَباحــیا

فلأجْعَلنَّ الحُزنَ بِعَدَک مُونِسی \*\*\* وَ لأجْعَلَنَّ الدّمْعَ فِیک وِ شاحِیا

ماذا عَلی مَنْ شَمَّ تُربةَ أحمد \*\*\* أنْ لا یشُمَّ مَدى الزّمانِ غَوالِیا

 «بگو به آن پدر مهربانى که در زیر خاکهاى زمین پنهان شده است: اگر ناله و فریاد مرا گوش میدهى و سخن مرا مى‌شنوى، من با تو راز و نیازهائى دارم. اى پدر جان! از هنگامى که تو از دنیا رخت بر بستى، چنان مصیبت‌هاى کمرشکنى بر من وارد شد که هر آینه اگر بر روزهاى روشن دنیا وارد میشد، از سنگینى و سختى آن مانند شب ظلمانى تاریک میشدند.

اى پدرجان! من در سایه حمایت تو محفوظ بودم، و تو یگانه حامى اى بودى که مرا از هر گزند مصون میداشتى. اى گل روى من! اى زینت محفل من! تا تو بودى من از هیچ ظلم و آزارى بیم نداشتم، لیکن امروز که از دنیا رفتى و دشمنان تو مرا بى تو دیدند، باید براى افراد فرومایه و زبون فروتنى کنم و براى حمایت از دین تو و دفاع از حق علىّ پسرعموى تو چادر بر سر کنم و به مسجد رفته و جلوى ظلم و ستم را بگیرم.

اى پدر مهربان! اگر گاهگاهى هنگام شب تار، قُمرى در شاخه درخت به گریه در آید، بدان که من هر روز روشن و هر بامداد تابان بر تو گریه مى‌کنم. آرى، از این به بعد غم و اندوه بر فراق تو مونس من خواهد بود و اشکهاى چشم من چون گردنبندى، بر سینه من قرار خواهد گرفت. آرى، کسى که خاک قبر تو را ببوید و بوى نسیم تربت تو بر مشام او برسد، دیگر چه نیازى دارد که در طول مدّت روزگار عطر و غالیه استعمال کند.»

1. مناقب» ابن شهرآشوب، طبع سُربى، ج ١، ص ٣٨٣. [↑](#footnote-ref-1)
2. «بحار الأنوار» از طبع کمپانى، ج ٨، ص ٢٣١؛ و از طبع حروفى، ج ٣٠، ص ٢٩٤، به نقل از جلد دوّم کتاب «دلآئل الإمامة» [↑](#footnote-ref-2)
3. نظّام رئیس جماعت نظّامیه است. اسم او نظّام بن ابراهیم بن سیار بن هانى، و وفات او در سنه ٢٣٠ هجرى است. وى بسیارى از کتب فلاسفه را مطالعه نموده و بنا به نقل شهرستانى، ج ١، ص ٦٧ کلام فلاسفه را با کلام معتزله مخلوط نمود. [↑](#footnote-ref-3)
4. ملل و نِحل» شهرستانى، طبع اوّل ـ مصر، ج ١، ص ٧٣.. [↑](#footnote-ref-4)
5. الإمامة و السّیاسة ج ١، ص ١٣ و ١٢. [↑](#footnote-ref-5)
6. الإمامة و السّیاسة ج ١، ص ١٣. [↑](#footnote-ref-6)
7. الإمامة و السّیاسة ج ١، ص ١٣ و ١٢. [↑](#footnote-ref-7)
8. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة طبع دار إحیاء الکتب العربیة، ج ٢، ص ١٩، و نیز در ج ١، ص ١٢٤، این مطلب را آورده است. [↑](#footnote-ref-8)
9. الإمامة و السّیاسة ج ١، ص ١٢.. [↑](#footnote-ref-9)
10. همان ج ١، ص ١٤. [↑](#footnote-ref-10)
11. شرح نهج البلاغة» ابن أبى الحدید، ج ١٦، ص ٢١٤. [↑](#footnote-ref-11)
12. الإمامة و السّیاسة ج ١، ص ١٣. [↑](#footnote-ref-12)
13. همان ، ص ١٤٣ و ١٤٤. [↑](#footnote-ref-13)
14. همان ، ص ١٤٣ و ١٤٤. [↑](#footnote-ref-14)
15. السّیرة الحلبیة طبع ١٣٨٢ هجریه، ص ٣٩٩. [↑](#footnote-ref-15)
16. بحار الأنوار از طبع کمپانى، ج ٨، ص ٢٣٣؛ و از طبع حروفى، ج ٣٠، ص ٣٠٣، به نقل از «کتاب سُلیم بن قیس هلالى»؛ و «کتاب سلیم بن قیس» ص ١٣٤. [↑](#footnote-ref-16)
17. بحار الأنوار از طبع کمپانى، ج ٨، ص ٢٣٣؛ و از طبع حروفى، ج ٣٠، ص ٣٠٣، به نقل از «کتاب سُلیم بن قیس هلالى»؛ و «کتاب سلیم بن قیس» ص ١٣٤. [↑](#footnote-ref-17)
18. زینب دختر رسول خدا سنه هشتم از هجرت وفات نمود، و رسول خدا در فوت او به شدّت محزون شدند. [↑](#footnote-ref-18)
19. الغدیر ج ٦، ص ١٥٩. [↑](#footnote-ref-19)
20. رقیه دختر رسول خدا و در حباله نکاح عثمان بن عفّان بود، و بنا به نقل تواریخ در اثر فشارها و کتک هاى عثمان از دنیا رحلت نمود. [↑](#footnote-ref-20)
21. الغدیر» ج ٦، ص ١٦٠. [↑](#footnote-ref-21)
22. مروج الذّهب ج ٢، ص ٣٠٨. [↑](#footnote-ref-22)
23. الغدیر ج ٧، ص ١٧٠. [↑](#footnote-ref-23)
24. المعجم الکبیر» طبرانى، طبع دار إحیاء التّراث العربى ـ بیروت، ج ١، ص ٦٢؛ و در «الإمامة و السّیاسة» ج ١، ص ١٨ وارد است که: فَلَیتَنى ترکتُ بیتَ علىٍّ و إن کان أعلَنَ عَلَىَّ الحربَ. و در «العقد الفرید» طبع ثانى، ج ٤، ص ٢٦٨ وارد است که: فوددتُ أنّى لم أکشف بیتَ فاطمةَ عن شىءٍ و إن کانوا أغلقوه على الحرب. [↑](#footnote-ref-24)